

عینک صدر اللہ خان

سپیدہ توکلی

www.ketab.ir



نشر گویا

سرشناسه : توکلی، سپیده، ۱۳۵۵-

عنوان و نام پدیدآور : عینک صدرالله خان / سپیده توکلی.

مشخصات نشر : تهران : نشر گویا، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری : ۱۰۴ ص؛ ۱۴ × ۲۱ س.م.

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۲-۰۲۳-۷

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

رده بندی کنگره : PIR۸۳۳۷

رده بندی دیویی : ۸۴۳/۶۲

شماره کتابشناسی ملی : ۸۸۴۴۱۲۷

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا



نشر گویا

خیابان کریم خان زند، روبروی ایرانشهر، پلاک ۸۹

تلفن : ۸۸۳۱۳۴۳۱ - ۸۸۸۲۸۸۸۴

www.gooyabooks.com info@gooyapub.com



gooya.publication
gooyabookstore

عینک صدرالله خان

سپیده توکلی

طرح جلد و صفحه آرا: نسترن قنبری

عکس: زهره میرالی (عکاسی چیک)

چاپ نخست: ۱۴۰۱

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۲-۰۲۳-۷

چاپ: خانه‌ی فرهنگ و هنر گویا

حق چاپ و انتشار کلیه‌ی مطالب محفوظ است.

هرگونه اقتباس و استفاده از مطالب منوط به دریافت اجازه از ناشر است.

فهرست

۹ مقدمه

۱۳ عینک صدرالله خان

۲۷ کد خدا

۸۱ نوشدارو

مقدمه

ادبیات هر کشوری را می‌توان آئینه‌ی تمام‌نمای افراد آن جامعه در نظر گرفت. رمان، داستان بلند و داستان کوتاه بافتهای در هم تنیده‌ی لباس فرهنگی هر جامعه است. خوراک ادبی یک داستان نویس، عموماً، همان وقایع پیرامونش می‌باشند. اگر شعر بآل خیال را به آسمان می‌ساید و روح را صیقل می‌دهد، داستان در همان یک قدمی نویسنده و شخصیت‌های آن می‌باشد. شعر، با تکیه بر صُور خیال، انسان را به دوردست‌ها می‌برد و مست باز می‌گرداند در حالی که داستان دست خواننده‌اش را می‌گیرد و اطرافش را به او نشان می‌دهد. داستان ادبی حکم مشعلی را دارد که تاریک‌خانه‌های

بشر را به رُخش می‌کشد. خواننده‌اش را از عادت به تکرارِ زندگی باز می‌دارد و سیاه چاله‌های روح افرادِ جامعه‌اش را بر او هویدا می‌سازد. داستانِ ادبی خواننده‌اش را به ضیافتِ بزرگان می‌برد و گاه فقر همسایه‌ی دیوار به دیوارش را برایش فاش می‌کند. درواقع، جدای لذت بردن از متون ادبی، هدف ادبیات یادگیری و در عین حال طرح سوال برای خواننده است. یک داستانِ خوب در پایانِ کار، خواننده‌اش را در موقعیت انتخاب و یا تفکر قرار می‌دهد. کارِ داستان، همزاد پنداری خواننده با شخصیت‌های داستان است. به عنوان مثال در داستان "پرستار" نوشته‌ی سرکار خانم توکلی، خواننده گاهی از نگاه پرستارِ داستان، گاهی از نگاه پیرمرد بیمار و گاهی هم از نگاه پسرانِ پیرمرد به داستان می‌نگرد. اینجاست که خواننده رفتاری را تقبیح و یا تحسین می‌کند. دیالوگ کوتاه و تاثیر گذار پیرمرد و پرستار باعث می‌شود که خواننده خودش را جای این دو نفر بگذارد و تأمل کند. "اگر من جای پرستار بودم یا شرایط پیرمرد را داشتم چه تصمیمی می‌گرفتم؟" این همزاد پنداری‌ها یکی از رسالت‌های مهم هنر و بخصوص ادبیات است.

به جرأت می‌توان گفت که همه‌ی انسانها به نوعی داستانهایی در زندگی‌شان دارند. حال این وقایع را یا شخصاً تجربه کرده‌اند و یا از

زبان دیگران شنیده‌اند. گاه ناظر اتفاقاتی بوده‌اند و گاه با تکیه بر قوه‌ی تخیل این وقایع را در ذهن خود پرورانده‌اند. اما سوال بنیادین این است که چرا هیچ یک از این افراد دست به قلم نبرده و این داستانها را ثبت نکرده‌اند؟ جواب این سوال دغدغه‌ی چند ساله‌ی نگارنده می‌باشد. پاسخ واضح است! آدمها دست به نوشتن نمی‌زنند چون از دانش، تکنیک و اصول نویسندگی بی‌خبرند. اگر به اطراف خودمان نظر کنیم، مادر بزرگهای ما بهترین قصه‌گوها هستند. البته در حد شفاهی و صرفاً روایت طولی قصه. در حالیکه نویسنده‌ی آگاه، روایت عرضی قصه را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهد. به جای روایت خود قصه، به چرایی و چگونگی‌ها می‌پردازد. شخصیتها برای نویسنده تنها یک اسم نیستند. نویسنده‌ی باتجربه می‌داند که جز خودش کسی آگاه به مکانها و شخصیتها نیست. بنابراین مثل دوربین عکاسی تمام نکات را برای خواننده‌اش به تصویر می‌کشد. نمونه‌ی خوب این امر در داستان "کدخدا" از همین مجموعه می‌باشد. در پایان خوانش، خواننده شخصیتها را به عینه دیده و می‌شناسد. خلق و خو و تکیه کلامها را خوب به خاطر دارد. همین امر موجب فهم بیشتر داستان و عمیق نگریستن به لایه‌های زیرین آن می‌باشد.